

هویت مسلمانان در بستر فرهنگها

یونانیان را وامدار خود ساخت و از پرتو آن حکیمانی چون جالینوس سربر آورد. مورخین برآنند که: دانش بشری از این طریق به دنیای یونان راه یافت و به گفته آقای زرین کوب:

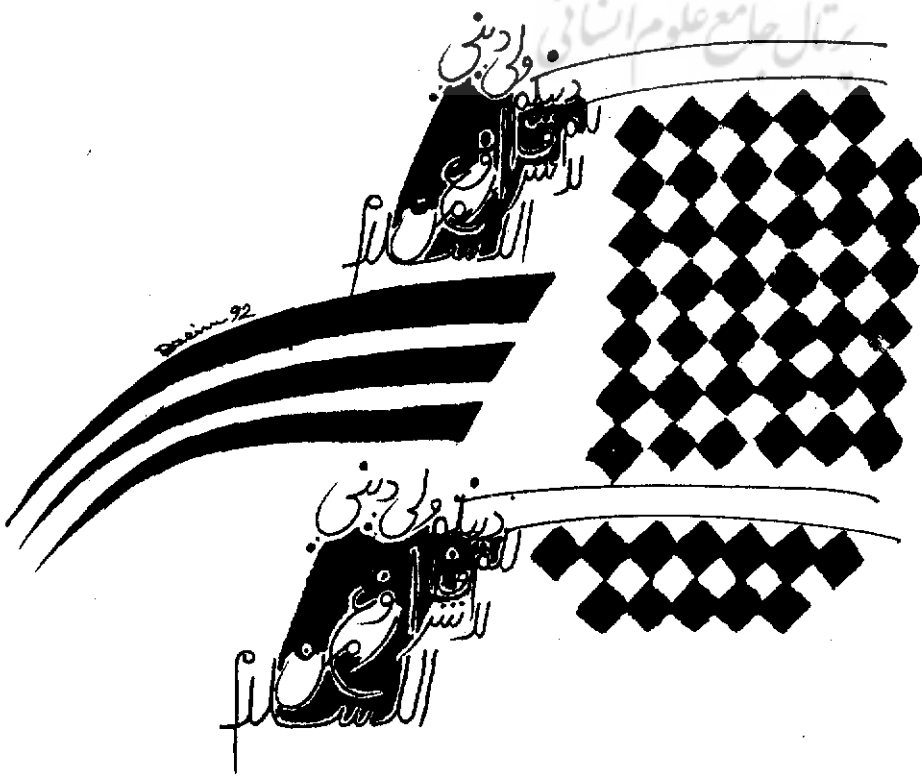
«وام اندیشه‌ای را که افلاطون و مخصوصاً مکتب آکادیا به دنیای مشرق باستانی - مصر، بابل و ایران - مدیون بوده‌اند خود او و شاگردانش طی چندین قرن به ایران باستانی و اسلامی بازپس داده‌اند»^۲.

بعد از جنگهای پی‌پی: ۱- ذات السلاسل (۱۱۲ق) ۲- قادیسیه (۱۱۴ق) ۳- جولولا (۱۱۶ق) ۴- نهاوند (۱۲۱ق) - که اریاب مغازی آن را «فتح الفتوح» خوانده‌اند - دولت کهنسال ساسانی به اضمحلال و انقراض روی نهاد و فصل جدیدی در تاریخ ایران گشوده شد و نفوذ مداوم مسلمین در داخله شاهنشاهی ایران تا ماوراءالنهر که تا اواخر قرن اول هجری به طول انجامید، سبب استیلای مسلمانان بر ایران گشت. مسلمانان فاتح با اینکه به سنتهای صالحه مردم ارج نهادند و از باب تسامح و تساهل دینی تعصبات قومی و نژادی را کنار گذاردند، ولی دگرگونیهای شگرفی در فرهنگ این مرزوبوم به جای نهادند و پایه‌هایی نو برای تمدن اسلامی ریختند که این تحقیق موجز مدخلی است بر شناخت آغاز هویت فرهنگی ایرانی پس از ورود اسلام در این پهنه تاریخی که جغرافیای آن مرکز تلاقی تمدنهای بزرگ عالم بوده است. این معرفت و آگاهی تنها یک معرفت «آکادمیک» نیست بل مسأله حیات آینده ماست، بدین معنی که ما برای آن که بدانیم به کجا می‌خواهیم برویم باید در آغاز بدانیم کجا هستیم که آن هم مربوط به آگاهی ما از گذشته فکری و فرهنگی

آفتاب اسلام که بر پهنه هستی تابید و از مرزهای قومی، قبیله‌ای، نژادی و اقلیمی گذشت، پاره‌ای از روشهای جاری بین آدمیان - و به تعبیر علی‌گ سنن صالحه - را پذیرفت و بناهایی که عقلای عالم در بهبود حیات بشری ریخته بودند و یا سنتهای تحریف‌نیافته‌ای را که از مذاهب پیشین به‌جای مانده بود - تا آن جا که ملائم و مناسب با آرمان خود می‌دید - ممضا داشت. در این راستا احکام امضائی اسلام (احکام عملی) کم از احکام تأسیسی آن نیست. به گواه تاریخ این دین نوپا در بادی فتوحات خود با دانش و دانشکده‌هایی که در بلاد متدین وجود داشت روبرو گشت و حکمتهای رایج بشری را نه تنها میزبان شد بل فرمان و تشویق به فراگیری آن داشت^۱ و آنها را بر مبنای حکمت الهی استوار نمود و سرانجام تمدنهای کهن و دیرین آسیا، و از غرب، یونان را مغلوب و یا مزوج در خود ساخت.

یکی از بلاد متدین و صاحب فرهنگ آن روزگار ایران بود که ریشه‌های مشترک فرهنگی آن تا فراسوی خاور نزدیک امتداد داشت و شعاع قدرت و دانش آن از مدیترانه تا سیحون و از جنوب روسیه تا دره سند و بعدها از سواحل آدریاتیک در اروپا تا اقیانوس هند در آسیا و از ماورای سیحون تا حبشه در آفریقا، پرتو افکنده بود و به روایت آقای مطهری:

«دو مطلب قطعی است یکی اینکه ایران قبل از اسلام از خود دارای تمدنی درخشان و باسابقه بوده و این تمدن سابقه طولانی داشته است، دیگر اینکه این تمدن در دوره اسلامی مورد استفاده واقع شده است»^۳ و این عرصه عریض دارای گنجینه‌های دانش بشری بود که بعضاً در حمله اسکندر مقدونی رپوده و به دنیای یونان انتقال یافت و



برگرفته شد و به جای آن روح توحیدی و جهان‌بینی تازه جایگزین گردید. اسلام در ایران، قبل از این که یک دستگاه سیاسی پدید آورد یک سیستم فکری و فلسفی به وجود آورد و قبل از این که مردم را به مرام سیاسی دعوت کند انسانها را به پذیرفتن عقیده دعوت کرد. ظهور آئین نوین در این پهنه تمدن، ظهور یک جهان‌بینی نو و یک تفکر تازه بود و این جهان‌بینی نو در آغاز کوشید تا نگاه بشریت را نسبت به جهان و چگونگی هستی و انسان تصحیح کند تا آدمی بتواند رابطه جهان متحول و انسان متعهد و متفکر را با مبدأ ثابت درک کند و فلسفه حیات و فلسفه زمان و فلسفه وجودی خویش را درست بفهمد، و ایرانیان با پذیرفتن چنین دستگاه فکری و عقیدتی توانستند از انواع ثنویت مجوسی و مانوی و مزدکی و تثلیث مسیحی فاصله گیرند.

به گفته آقای دکتر زرین کوب:

« بسیاری از ایرانیان از همان آغاز کار دین مسلمانی را با شور و شوق پذیره شدند، دین تازه‌ای را که عربان آورده بودند از آئین دیرین نیاکان خویش برتر می‌یافتند و ثنویت مبهم و تاریک زرتشتی را در برابر توحید محض و بی‌شائبه اسلام شرک و کفر می‌شناختند. از این رو آئین مسلمانی را دینی پاک و آسان و درست یافتند و با شوق و مهر بدان گرویدند.^۷»

ویژگیهای فرهنگ ایرانی پس از اسلام

اسلام در آغاز قرن هفتم مسیحی [۶۰۹م] در شبه‌جزیره عربستان طلوع کرد و در پایان همان قرن به سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا و اسپانیا پرتو افکند. هم امروز نیز کمربند میانین زمین از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر جایگاه اسلام است، ناحیه‌ای که جایگاه رویش چند تمدن بوده است. در تماسهایی که اسلام با این تمدنها پیدا کرد، علوم و فرهنگ آنها را تا آنجا که با روح خود سازگار می‌دید جذب نمود. اسلام به مسلمانان اجازه می‌داد اندیشه‌ها را از منابع گوناگون بگیرند بدون آنکه مرز و تعصبی برای علوم قائل باشند، البته این امر در مورد علوم طبیعی بیشتر صادق است چون اغلب علوم جهان‌شناختی قدیم - هندی، ایرانی، کلدانی و یونانی - قائل به وحدت طبیعت بودند و در این بینش با روح اسلام سازگاری داشتند. «مسلمانان که با این علوم تماس پیدا کردند از هریک اجزایی را گرفتند و شاید بیشترین اقتباس را از یونان کردند ولی از کلدانیان و ایرانیان و هندیان نیز چیزهایی گرفتند و شاید کیمیا را از چینیان اخذ کرده باشند. این علوم را در یک مجموعه به هم آمیختند که در طی قرون متوالی رشد کرد و به صورت جزئی از تمدن اسلام درآمد... بدین ترتیب معلوم می‌شود که مجموعه هنرها و علوم اسلامی عبارت بوده است از ترکیبی از علوم قدیم مردم مدیترانه که توسط یونانیان تنظیم شده و تکامل یافته بود با بعضی از عناصر شرقی. قسمت عمده این میراث قطعاً یونانی بود که از راه ترجمه‌های عربی از روی ترجمه‌های سریانی یا از روی خود متون یونانی توسط استادان ترجمه همچون حنین بن اسحاق و ثابت‌بن قره به جهان اسلام راه یافته

خود است.

در این مختصر آنچه دنبال می‌شود پیشینه فرهنگی ایران بعد از اسلام و آن هم از زمان استقرار حکومت سیاسی با فرهنگ اسلامی است. سیر دانش در ایران را می‌توان از جهت تاریخی و در روند تکامل خود به سه دوره تقسیم نمود:

۱. فرهنگ قبل از آریایی که از آغاز تمدن ایران‌زمین تا مهاجرت اقوام آریایی در هزاره دوم قبل از میلاد ادامه داشته است.
۲. فرهنگ عصر باستان که از آغاز تمدن آریایی شروع می‌شود و با عصر اسلام در قرن اول هجری پایان می‌پذیرد.
۳. و عصر اسلامی که از استقرار اسلام در ایران تا قرن حاضر حیاتی مستمر و معنوی دارد.

در ایران پیش از اسلام نوعی تفکر ژرف به شیوه عمیق فلسفی وجود داشته است مانند آئین مهرپرستی و دین زرتشتی که این شاخصه تمامی تمدنهای آسیایی است یعنی تمدنهایی که یک سلسله اصول آسمانی را مبدأ تمام تحولات و تفکرات خود می‌دانستند؛ ولی در قرن اول اسلامی دوران انتقال و تحول فرهنگی بزرگی آغاز می‌شود. به روایت مرحوم دکتر علی شریعتی: «در این دو قرن یک تاریخ آغاز می‌شود و یک تاریخ پایان می‌پذیرد. در این دو قرن یک جامعه به تیپ دیگری منتقل می‌شود. در این دو قرن یک فرهنگ جانشین فرهنگ دیگری می‌گردد؛ پایه‌های یک تمدن فرو می‌ریزد و پایه‌های یک تمدن جوان ریخته می‌شود و بخصوص در این دو قرن ما در برابر حادثه‌ای قرار گرفته‌ایم که کمتر مشابهش در تاریخ وجود داشته است.^۸»

نکته‌ای که باید اضافه نمود اینکه روح فرهنگ ایران قبل از اسلام و دستگاه فکری و اعتقادی آن بر اساس ثنویت بود و روحی که اسلام در کالبد این تمدن دمید نفخه توحیدی. به قول پ. ژمناشه: ایرانیان بقایای تمدن تلطیف‌شده و پرورده‌ای را به اسلام تحویل دادند که بر اثر حیاتی که این مذهب در آن دمید جانی تازه گرفت.^۹

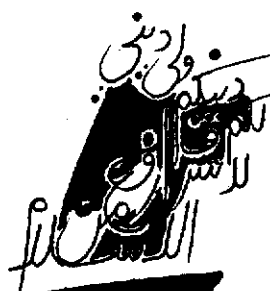
به هر حال قوام‌یافتن این روح و پذیرش آن دو قرن زمان لازم داشت. «محققین این دوره را دوره فترت می‌گویند» یعنی: ایرانیها در سالهای اول ورود اسلام به ایران مسلمان بودند ولی فرهنگ آنها فرهنگ زرتشتی و ساسانی بود، و هیچ نهضتی نمی‌توانست روح تمدن ایرانی را تبدیل نماید. جالب اینکه در نهضت‌های مانوی و مزدکی در ایران عده بسیاری به این دو آئین گرویدند ولی فرهنگ آنها به حالت گذشته خود باقی ماند. شگفت‌انگیزتر حکومت سلوکیان در ایران است. مقدونیان به همراه اسکندر پس از تصرف ایران در ۳۲۳ ق.م - به عنوان عنصر خارجی - دولت را در دست گرفتند و اسکندر پس از هشت سال در بابل مرد و یکی از سرداران او به نام سلوکوس فرمانروای ایران گردید. این حاکمیت نظامی هیچ تأثیری بر روح و ملیت ایرانی نگذاشت بلکه فلسفه یونان و امدار ایران شد و ایرانیت ایرانی و زبان ایرانی به حال خود باقی ماند. اما با گذشت دو قرن از پذیرش اسلام روح ثنویت ساسانی از کالبد تمدن و فرهنگ ایران

بود».

ممکن است پذیرفتن این معنا که: تمدن اسلام آمیخته از فرهنگهای مختلف و وارث و مکمل تمدنهای شرق و غرب است، برای بعضی ملال آور باشد و بگویند: نظام فکری اسلام خود حاوی تمام علوم و فنون است که از سرچشمه زلال وحی گرفته شده است. باید گفت علاوه بر این که تاریخ این معنا را قبول ندارد، مسلمانان نیز هر جا پا گذاشتند به دستور پیامبر ص که فرموده بود: دانش را بجویید حتی اگر در چین باشد، بی تعصب به جانبداری علوم برخاستند و به تکمیل و تنظیم و تنقیح آن پرداختند. «تمدن اسلام که بدین گونه وارث فرهنگ قدیم شرق و غرب شد نه تقلیدکننده صرف از فرهنگهای سابق بود نه ادامه دهنده محض. ترکیب کننده بود و تکمیل سازنده. در قلمرو چنین تمدن قاهری همه عناصر مختلف البته راه داشت: عبری، یونانی، هندی، ایرانی، ترکی و حتی چینی. اگر مواد این ترکیب در نظر گرفته شود عنصر هندی و ایرانی هم به هر حال از حیث کمیت ظاهراً از عنصر عبری و یونانی کمتر نیست، اما اهمیت در ترکیب ساختمان است و صورت اسلامی آن که ارزش جهانی و انسانی دارد. به علاوه آنچه این تمدن را جهانی کرده است در واقع نیروی شوق و اراده کسانی است که خود از هر قوم و ملتی که بوده اند به هر حال منادی اسلام و تعالیم آن بوده اند. بدین گونه مایه اصلی این معجون که تمدن و فرهنگ اسلامی خوانده می شود در واقع اسلام بود که انسانی بود والهوی، نه شرقی و نه غربی. جامعه اسلامی هم - که وارث این تمدن عظیم بود - جامعه ای بود همجنس، که مرکز آن قرآن بود نه شام و نه عراق. با وجود معارضاتی که طی اعصار بین فرمانروایان مختلف آن روی می داد در سراسر آن یک قانون اساسی وجود داشت: قرآن که در قلمرو آن نه مرزی موجود بود نه نژادی، نه شرقی در کار بود نه غربی، در مصر یک خراسانی حکومت می کرد و در هند یک ترک، غزالی در بغداد کتاب در رد فلسفه می نوشت و ابن رشد در اندلس به آن جواب می داد».

بنابراین آنچه که به نام فرهنگ اسلام در ایران می گوییم فرهنگی است بنا یافته و شکل گرفته از فرهنگهای مختلف که مسلمانان آنها را گرفتند و با روح اسلام و قالب وحی به نام تمدن عظیم و جهانی اسلام عرضه کردند. «به نقل از آقای نهر: ارتش اعراب، در حالی که به سوی آسیای مرکزی و شمال آفریقا پیش می رفت و گسترش می یافت نه فقط مذهب تازه را همراه خود می برد، بلکه یک تمدن جوان و در حال رشد را نیز با خود داشت. سوریه، بین النهرین و مصر همه در فرهنگ عربی (اسلامی) جذب شدند و تحلیل رفتند... بغداد، دمشق، قاهره مراکز بزرگ فرهنگ عربی (اسلامی) شدند و بر اثر جهش پرنیروی که از تمدن جدید به وجود آمده بود ساختمانهای زیبای بسیاری در آنها به پا گردید...»

انسان وقتی تحولات جامعه اسلامی را در قرون سوم، چهارم، پنجم و ششم - که اوج شکوفایی تمدن اسلامی است - مورد مطالعه قرار می دهد با همه عناصری که در تمام تمدنها و فرهنگهای جهانی است مواجه می شود: هم فلسفه آتن را می بیند و هم عرفان هند و چین و ایران را مشاهده می کند، بنابراین فرهنگ اسلامی برآیند تمدنهای



متنوع و متناقض قبل از خویش است و صرفاً تمدنی نیست که فقط به دست اعراب مایه گرفته باشد، تبلور این آمیزش در چهره های علمی اسلام چون بوعلی و خیام و ابن رشد و غزالی و... بیانگر این مطلب است و ما در شاهنامه فردوسی نیز این تلافی را شاهدیم. در قرنها بعد نیز آفرینش آثار منثور و منظوم، نشان دهنده این است که فرهنگ اسلام در افکار ایرانی و یونانی و هندی تا چه حد نفوذ داشته است.

ایران مرکز تلافی فرهنگ اسلام با فرهنگهای مجاور و جهان موضع جغرافیایی ایران در گذشته که «رنه گروسه» از آن به «چهارراه حوادث» تعبیر کرده است، از سرزمین ما معیری ساخته بود که در طول قرون بسیار اقوام متمدن یا بر آن می تاختند و یا از این معبر به نقاط دیگر یورش می بردند.

«سرزمین ایران نسبت به موقعیت خاصی که در ملتقای تمدن و فرهنگ حوزه بین النهرین و مدیترانه با تمدنهای ماوراء سند و ماوراء جیحون داشته است و هم به اقتضای حوادث مهم که بر آن گذشته است از دیرباز محل ظهور و تصادم عقاید و ادیان گونه گون بوده است».

ایران چنین موقعیتی را از نظر تمدن و فرهنگ داشته است. با نگاهی به تمدنها و فرهنگهای تاریخ ساز در می یابیم که نه تنها همگی آنها پیرامون ایران قرار داشته اند بلکه به تعبیر یکی از محققین، ایران «جزیره ای بوده است که در قلب اقیانوس موج و مهاجم مذهبها، اندیشه ها، ملیتها و مدنیت های بزرگ نشسته است. هندوئیسم، بودیسم، یهود، مسیحیت، اسلام، فلسفه یونان و اسکندرانی و عرفان شرقی و تمدنهای کهن چین و هند و سومر و آکاد و بابل و روم بیزانس و... همه از چهار سو آن را احاطه کرده اند و بر او اثر گذاشته اند و از او اثر پذیرفته اند».

بنابراین آنچه به نام «فرهنگ اسلام» در ایران از آن یاد می کنیم این نیست که فرهنگی به دست عربان وارد این مرزوبوم شده باشد و در برابر فرهنگ و ملیت ایرانی ایستاده و با قوه قهریه آن را محکوم

ساخته باشد، بلکه سنت فکری اسلام این بود که هر جا پا می گذاشت به یاری مترجمان کتب پهلوی، سریانی، حرانی و هندی از گنجینه های ملل راقیه بهره می جست و با به کمال رساندن اندوخته های خود، بهره های گرفته را بازپس می داد. بدین ترتیب بزرگترین بازدهی عالمان اسلام به فرهنگ ایران و یا فرهنگ جهانی آن روز، به کمال رساندن هر شاخه ای از علوم بود که برمی گرفتند. بی شک دستگاه فلسفی ای که بوعلی سینا عرضه کرد در عهد خود کاملترین دستگاه فلسفه مشائی است. طبی که در مدرسه زکریای رازی به تحقیق گذاشته شد و در کتاب الحاوی عرضه گشت تا متر از عقاید جالینوس و شرح او بر آثار بقراط بود. همین طور ریاضیات خیام و نجوم و ستاره شناسی خواجه نصیر طوسی و... و مسلمین در پاره ای از مسائل علمی خاصه در ریاضیات، نجوم و طب به تازه هایی دست یافتند که در حوزه های علمی اسکندرانی، یونانی، ایرانی و هندی بدان دست نیافته بودند.

عواملی که باعث پیروزی های مسلمین و بالندگی آنان در زمینه های علمی گردید، نخست روح تسامح و بی تعصبی بود چنانکه مسلمین هر کجا پا می گذاشتند مردمان را با چشم انسان نگاه می کردند و ارزشهای اجتماعی و انسانی و تمدن آن جامعه را پاس می داشتند و اصل اغماض و صحه گذاری را مرعی می داشتند و مومنان به ادیان دیگر را در پناه خود «ذمی» زنهار می داشتند و ملاک برتری را «تقوا و دانش» می دانستند. این اصل تسامح و مسالمت، قرن ها تمام جنبه های ادبیات، فلسفه و علوم را تحت تأثیر قرار داد و به طوریکه یاد کردیم متفکران و دانشمندان اسلامی از یونانی، سریانی، پهلوی و سانسکریت کتابهایی به عربی ترجمه نمودند و فضای آموزش را چنان بازگذاشتند که امثال بیرونی و رازی و سینا و... در زمینه های طب و فلسفه و ریاضی و عرفان از کتب هندی و ایرانی و یونانی بهره می جستند و بهره می دادند. به هر حال شاعران و پژوهشگران اسلامی همیشه به دانشمندان مذاهب دیگر حرمت می نهادند و از آنان دفاع می کردند. هنگامی که ابواسحاق - صائبی مذهب - که پژوهشگری غیر اسلامی بود درگذشت، سیدرضی یکی از بزرگترین و نامورترین عالمان و شاعران شیعی مرثیه ای در مرگ او نوشت و هنگامی که عده ای او را مورد اعتراض قرار دادند، در جواب گفت: «من در مرگ یک پژوهشگر سوگوارم».

عامل دیگری که باعث شد دانشمندان ایرانی سهم بزرگی در بسط معارف و علوم اسلامی داشته باشند، حفظ زبان و ادبیات این مردم بود. زمانی که اسلام بدین کشور روی نهاد، ایران علاوه بر این که مملکتی متمدن بود، فرهنگی اصیل و زبان و ادبیاتی گسترده نیز داشت و به مدد همین امتیاز بود که توانست شخصیت فرهنگی خود را بر قوم غالب بقبولاند. ولی مسلمانانی که به شمال عربستان و یا آفریقا پا نهادند با زبان و ادبیاتی محکم روبرو نشدند و نفوذ اسلام در این دیار کم فرهنگ نه تنها آئین آنان را منسوخ داشت بل زبان و ادبشان را دگرگون کرد و در تمام آداب و رسومشان تأثیر بخشید، لذا اسلام در آن سرزمینها یا اثری نپذیرفت و یا تأثیرپذیرش بسیار ناچیز بود. تاریخ ایران سیمای دیگری از تحرک فرهنگی را نشان می دهد. ایرانیان زمانی که حامل اندیشه ای توحیدی و نظام اعتقادی جدید شدند، بسط

این معارف را خود به عهده گرفتند و شیوه و نظام کشورداری و امور نظامی و روش بهتر زیستن و بهره بردن از مواهب طبیعی را به مسلمانان آموزش دادند. ایرانیان نومسلمان در اخلاق، آداب، سیاست و دانش بر عربان فاتح تأثیر گذاردند و چون مردمی صاحب نظر و متفکر و اهل بحث و تحقیق بودند در گفت و گوهای دینی شرکت می جستند. ورود آنان در این گونه مسائل سبب روی آوردن مسلمین به مباحث فلسفی و کلامی شد و از آنجا که اکثر آنان در فلسفه و ریاضی و عرفان دستی و نظری داشتند، بلافاصله پس از شروع نهضت ترجمه در عهد عباسی و تأسیس بیت الحکمه و تشکیل خزانه الکتب «که ظاهراً به دست هارون الرشید و به سعی برامکه بوده است» بسیاری از کتب علمی و فلسفی به همت فضلی ایرانی از پهلوی به عربی برگردانیده شد که موجب تحولی بزرگ در فرهنگ و تمدن اسلامی گردید. عامل سومی که در بسط و برانگیختگی دانشمندان ایرانی سهم بسزایی داشت، به گفته آقای زرین کوب: «توصیه و تشویق مؤکدی بود که اسلام در توجه به علم و علما داشت و قرآن مکرر مردم را به تفکر و تدبیر در احوال کائنات و به تأمل در اسرار آیات دعوت کرده بود و یکجا شهادت «صاحبان» علم را تالی شهادت خدا و ملائکه خوانده بود که این خود به قول غزالی در فضیلت علم کفایت داشت.»^{۱۳}

و این همان معنایی است که ابن خلدون بدان تنبه نموده است که: مشعلداران علم و فرهنگ در امت اسلام اکثراً ایرانی بودند، خواه علوم عقلی و خواه نقلی، اگر هم نسب بعضی از حاملان دانش، عربی بود، زبان و محل پرورش و استادان آنها عجم بوده است زیرا علوم از جمله صناعات است و صناعات از معجزات تمدن می باشد و چون عرب بادیه نشین بود، پس باید گفت علومی که عرب داشت از آثار تمدن بوده و تمدن هم در آن زمانها از عجم بود.



یادداشتها:

۱. خطاب به مالک، ولا تنقض سنة سالحة، عهدنامه مالک.
۲. خزانة الحکمه و لو من اهل الفلال، نهج البلاغه.
۳. خدمات متقابل، ص ۳۷۵.
۴. با کاروان اندیشه، چاپ اول، ص ۲۱.
۵. بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، مجموعه آثار، ص ۳۱.
۶. خدمات متقابل، ص ۳۷۵.
۷. به نقل از کتاب دانش مسلمین، محمدرضا حکیمی.
۸. علم و تمدن در اسلام، سیدحسین نصر، ترجمه احمد آرام، چاپ دوم، خوارزمی، ص ۳۴.
۹. دانش مسلمین به نقل از کارنامه اسلام، چاپ اول.
۱۰. خدمات متقابل، ص ۳۸۱.
۱۱. نه شرقی نه غربی، عبدالحسین زرین کوب، چاپ اول.
۱۲. بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار.
۱۳. اشاره به دو آیه قرآن: هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون، و ان اکرمکم عندالله اتقاکم.
۱۴. کارنامه اسلام، عبدالحسین زرین کوب، چاپ اول، ص ۱۷.